**فقه، جلسه 77: 4/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک مسأله از قبل باقی مانده بود که جا گذاشته بودیم، آن مسأله را امروز می‌خواهیم صحبت کنیم. مسألة ۱۳ از فصل عدة المتعة، الفصل الثالث: فی عدة المتعة.

«مسألة 13: إذا مات زوج المنقطعة بعد انقضاء المدّة أو هبتها لم تنقلب عدّتها إلى عدّة الوفاة لأنّها بائنة و قد انقطعت عصمتها» اگر وسط عدة انقطاعی. زوج منقطعه‌ای که ازدواج موقت کرده، بعد از ازدواج موقتش در دورة عده، دورة عده‌ای که هنوز عده‌اش سپری نشده، شوهر بمیرد. اینجا عده‌اش به عدة وفات منقلب نمی‌شود، چون عدة ازدواج موقت، عدة رجعیه نیست، عدة بائنه است و ارتباط زوجیتی بین زوج و زوجه با انقضای مدت یا هبة مدت از بین می‌رود، منقطع می‌شود. خب این روشن است.

«و امّا إذا مات مقارنا للانقضاء فيحتمل وجوب عدة الوفاة، لكنّ الظاهر عدمه لعدم صدق موته عن زوجة»

آن چیزی که موضوع عدة وفات هست المتوفی عنها زوجها هست. اینجا المتوفی عنها زوجها صدق نمی‌کند بر این شخصی که همزمان با مرگش انقضای مدت یا هبة مدت شده. تکمیل قضیه عرض بکنم که در واقع ما دو تا تعبیر در مورد عدة وفات داریم. یک تعبیر همین المتوفی عنها زوجها هست که در روایات بیشتر به کار رفته. یک تعبیر هم در آیة قرآن هست. «**وَ الَّذينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا**» که در سورة بقره، آیة اگر اشتباه نکنم ۱۴۲ است انگار. این آیة شریفه می‌گوید که مردانی که بمیرند و زن‌هایی از خود به جای بگذارند. جایی که ازدواج زن همزمان با مرگ از بین برود، عنوان یذرون ازواجاً صدق نمی‌کند. همچنان که عنوان المتوفی عنها زوجها صدق نمی‌کند. این بحثی نیست. اما بحث عمده، بحث بعدی است.

«و لو لم يعلم تقدم أيهما فمع العلم بتاريخ أحدهما يكون الحكم تابعا له، و مع جهلهما يحكم بعدة الموت لاستصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف، هذا إذا كانت مدخولا بها و إلّا فالأصل عدم وجوب العدة أصلا.»

ایشان می‌فرمایند که اگر معلوم نباشد کدام یک از اینها مقدم هستند، اگر انقضای مدت مثلاً و مرگ یکی از اینها تاریخش معلوم باشد، استصحاب آن مجهول التاریخ را تا زمان این تاریخ معلوم می‌کنیم و حکم می‌کنیم بر طبق آن معلوم التاریخ و عدة آن معلوم التاریخ که حالا یا عدة انقضای مدت یا عدة وفات را جاری می‌کنیم.

«و مع جهلهما يحكم بعدة الموت» اگر هر دو مجهول باشد، عدة موت را حکم می‌شود «لاستصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف» می‌دانیم اینجا یک عده‌ای واجب هست، نمی‌دانیم این عده، عدة انقضای مهدت هست که شهر و نصف هست یا عدة وفات هست که طولانی‌تر است. بنابراین استصحاب می‌کنیم بقای عدة وفات را، بقای عده را، بنابراین عدة وفات اثبات می‌شود. ایشان می‌گوید «هذا إذا كانت مدخولا بها» که در مدخولاً بها قطعاً عده‌ای ثابت هست، نمی‌دانیم این عده‌اش، عدة انقضای مدت است یا عدة وفات است، عدة وفات را به مقدار عدة وفات باید عده نگه دارد. ولی اگر مدخولا بها نباشد «فالأصل عدم وجوب العدة أصلا.» چون ممکن است انقضای مدت زودتر باشد، انقضای مدت اگر زودتر باشد اصلاً عده واجب نیست، اصل ثبوت عده مسلم نیست. اصل این هست که عده‌ای اصلاً واجب نشده باشد. خب این کلام مرحوم سید.

در مورد کلام مرحوم سید یک سری نکاتی را می‌خواهم عرض بکنم، بعضی‌هایش نکات بیشتر جنبة شکلی و تعبیری دارد. بازگشت می‌کند به بحث تعبیر، بعضی‌هایش یک مقداری به هر حال تعبیر محتوایی‌تر هست، حالا به ترتیب این نکات را عرض می‌کنم. بعضی‌هایش توضیحی به معنایی عبارت مرحوم سید است، بعضی‌هایش انتقادی است. حالا بدون این‌که تطبیق کنم بین اقسام این اشکالات، اشکالات را عرض می‌کنم. یک اشکالی که بیشتر جنبة شکلی دارد، ایشان تعبیر می‌کند «لاستصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف» «مع جهلهما يحكم بعدة الموت» خب ضعف تعبیر دارد. عدة انقضاء مدت عقد موقت فقط شهر و نصف نیست. اگر حامل باشد، عده‌اش وضع حمل است. اگر حامل نباشد، حائل باشد، از ذوات الاقراء باشد، مرحوم سید حیضتین قائل هست. اگر از ذوات الاقراء نباشد آن هم ۴۵ روز یا ۴۵ شبانه روز، یا شهر و نصفف همة اینها مطرح است که مرحوم سید احتیاط کردند ۴۵ شبانه‌روز را احتیاطاً فرمودند و امثال اینها. شهر و نصف، یکی از اقوال در یکی از صور مسأله است. این از باب مثال هست، یعنی اصل عدم خروج عن العدة، به عدة انقضاء المدة هست، بشهر و نصف مثلاً. این شهر و نصف از باب مثال است برای عدة انقضاء المدة. خب این یک نکته که بیشتر جنبة توضیحی و امثال اینها دارد. نکتة دوم این هست که این فرض مسأله که عدة موت، حکم به عدة موت می‌شود در صورتی است که ما عدة موت را بیشتر بدانیم. ولی اگر در حیضتین، حیضتین زمانش طولان‌تر باشد، و ما بگوییم که جایی که زمانش طولانی‌تر باشد باز هم حیضتین ملاک هست و اینها، حتی از ۳ ماه هم طولانی‌تر باشد، حیضتین ملاک هست، روی این مبنا خب ممکن است عده، عدة انقضای مدت طولانی‌تر باشد، باید به آن عدة طولانی‌تر مدار بر آن عدة طولانی‌تر هست نه الزاماً مدار بر آن عدة موت. این هم دو نکته.

نکتة سوم این‌که این تعبیر که مرحوم سید می‌فرماید که «يحكم بعدة الموت»، این وجهش خب استصحاب است. در واقع ما می‌دانیم یک عده‌ای اینجا واجب هست، نمی‌دانیم این عده، عدة انقضای مدت هست یا عدة وفات هست. چون فرض این است که عدة وفات طولانی‌تر هست حکم می‌کنیم به بقای عده. بقای کلی عده را به حکم استصحاب قائل می‌شویم. نتیجه‌اش اجرای حکم عدة وفات از جهت زمان است. ولی عدة وفات یک سری احکام دیگری ممکن است داشته باشد، آن احکام جاری نمی‌شود. مثلاً در عدة وفات باید حداد نگه دارد. ما حداد را نمی‌توانیم اثبات کنیم که حداد واجب هست. بنابراین ما خب حکم به ثبوت حداد نمی‌کنیم. البته این در صورتی هست که، این در بحث استصحاب کلی قسم ثانی این مطلب را گفتند. گفتند ما حکم به ثبوت فرد طویل نمی‌توانیم بکنیم. ولو ثبوت کلی واقعاً ملازمه دارد با ثبوت فرد طویل. ما استصحاب که می‌کنیم، اصل ثبوت کلی را حکم می‌کنیم و احکامی که بر جامع هست، آنها را بار می‌کنیم، نه احکامی که بر فرد طویل بار شده. آن احکام را نمی‌توانیم بار کنیم. اینجا هم فرض این هست که اگر عده باقی باشد، عدة وفات است. ولی ما حکم‌هایی که بر خصوص عدة وفات هست آن احکام را نمی‌توانیم بار کنیم، بلکه حکم جامع عده را که حرمت تزویج و اینجور چیزها هست، آنها را می‌توانیم بار کنیم. ولی حکم به خصوص عدة انقضای مدت را، یا حکم به خصوص آن عدة وفات را نمی‌توانیم بار کنیم. اینجا حالا یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، در جایی که عدة انقضای مدت طولانی‌تر باشد، آنجا ممکن است ما بگوییم که ما می‌دانیم یا عدة وفات به گردن این هست که همراهش حداد هم لازم هست. یا عدة انقضای مدت که فرض این است که طولانی‌تر هست، او واجب است، در نتیجه بعد از تمام شدن زمان عدة وفات باید یک مدت دیگری هم عده نگه دارد. علم اجمالی به وجوب حداد یا وجوب آن مقدار زائد پیدا می‌شود. و این علم اجمالی بگوییم که منجز هست، بنابر مبنای متعارف آقایان که علم اجمالی را در اینجور موارد منجز می‌دانند. حالا روی مبنای حاج آقا که علم اجمالی را از اخبار خاصه و الغای خصوصیت و امثال اینها تنجیزش را ثابت می‌کنند شاید نشود این صورت‌ها را حکم به ثبوت تنجیز کرد. حالا روی مبنای متعارف این دیگر داخل در آن بحث علم اجمالی می‌شود که آیا اینجا علم اجمالی منجز می‌توانیم تنجیزش را ثابت کنیم، یا نمی‌توانیم تنجیزش را ثابت کنیم. خب این هم نکتة سوم.

نکتة چهارمی که اینجا هست، آن این است که مرحوم سید فرمودند که «و لو لم يعلم تقدم أيهما فمع العلم»

حالا قبل از این‌که این نکتة چهارم را عرض کنم، یک نکته‌ای را هم عرض بکنم. آن این است که در بحث جریان استصحاب در مجهول التاریخ و معلوم التاریخ، خب اختلافاتی بین آقایان هست. قول صحیح همین قولی هست که مرحوم سید دارند که در معلوم التاریخ استصحاب جاری نمی‌شود. اینجور نیست که ما در معلوم التاریخ بگوییم معلوم التاریخ ولو نسبت به عمود زمان شک نداریم، ولی نسبت به حادثة دیگر چون شک داریم، استصحاب عدم این حادثه در مقایسة با حادثة دیگر را جاری می‌کنیم، این استصحاب عرفی نیست و استصحاب باید در مقایسة با عمود زمان جاری بشود. خب این جهتش ما با مرحوم سید موافق هستیم که در معلوم التاریخ استصحاب جاری نمی‌شود. ولی حالا این نکته را داشته باشید.

مرحوم سید این‌که می‌فرماید «لو لم يعلم تقدم أيهما فمع العلم بتاريخ أحدهما يكون الحكم تابعا له» مفروض را صورتی قرار داده، این «لو لم يعلم تقدم أيهما» ظاهراً مع العلم بتاریخ أحدهما مفروض جایی هست که نسبت به یکی‌اش تاریخش معلوم است، نسبت به دیگری جهل مطلق داریم. یعنی اینجور نیست که، ببینید فرض کنید که ما می‌دانیم اوّل ماه محرم مرگ رخ داده. یک موقعی انقضاء العدة را نمی‌دانیم قبل از محرم بوده است، اوّل محرم بوده است، داخل محرم بوده است. همة این سه احتمال وجود دارد. ظاهراً مراد از، مراد مرحوم سید همین هست که جهل مطلق داریم. و الا اگر یک فی الجمله علمی داشته باشیم. ممکن است یک صورت دیگر مسأله هست که ما علم داریم که تاریخش را نمی‌دانیم کی است. تاریخ انقضای عده را. ولی می‌دانیم متأخر از مرگ نیست. یا مقدم بر مرگ است، یا مقارن با مرگ است. خب اگر این باشد با استصحاب حکم به تقارنش می‌شود. حکم به تقارن که شد لازمه‌اش این هست که آن صورت تقارن که عده اصلاً ثابت نمی‌شد آن مطلب ثابت بشود. نه این‌که عدة وفات را ثابت بکنیم. این‌که مرحوم سید می‌فرمایند اینجا عدة وفات که معلوم التاریخ هست را ثابت می‌کنیم، مبتنی بر این هست که ما عدة وفات را، آن معلوم التاریخ هست، آن مجهول التاریخ جهلش، جهل مطلق باشد، در موردش هم تقدم، هم تأخر و هم تقارن هر سه محتمل باشد. و اینجور نباشد که یکی از این احتمالات. البته بعضی از احتمالات، یعنی احتمالات متعددی اینجا ممکن است تصویر کنیم. در واقع سه احتمالی، سه تا احتمال دو احتمالی، امثال اینها، ۴ احتمال اینجا ممکن است ۴ صورت این مسأله ممکن است تصویر بشود و امثال اینها. ولی ظاهراً مرحوم سید مفروض کلامش جایی هست که نسبت به آن مجهول التاریخ جهل مطلق داریم. خب حالا با توجه به این‌که نسبت به آن مجهول التاریخ جهل مطلق داریم، این مع جهلهما را هم اگر همین صورت فرض کنیم که جهل مطلق داشته باشیم نسبت به آن مجهول التاریخ و اینها، یعنی ممکن است هر دوی اینها با همدیگر یکی‌شان جلوتر باشند، آن یکی جلوتر باشد، ممکن است برعکس، ممکن است مقارن باشند. خب اگر چنین شد، ببینیم حکم مسأله چی می‌شود؟ به نظر می‌رسد در این صورت ما، ببینید حالا به دو بیان من بیان را تقریب می‌کنم که نتیجه‌اش هم یکی است، فرقی ندارد. یک بیان این است که ببینید مثلاً من نمی‌دانم مرگش اوّل ماه بوده، در دوم ماه قطعاً، در سوم ماه مثلاً قطعاً هم مرگ اتفاق افتاده بوده، هم مدت منقضی شده بوده. من نمی‌دانم مرگ اوّل ماه بوده، انقضای مدت دوم ماه بوده؟ یا برعکس. انقضای مدت اوّل ماه بوده، مرگ دوم بوده. یا هر دوی اینها دوم ماه اتفاق افتاده باشند. حالا اینجوری مسأله را فرض کنید که نمی‌دانیم، احتمال تقارن هم نمی‌دهیم. خب بحث سر این هست که ما عدم مرگ را تا دوم ماه را استصحاب می‌کنیم. و استصحاب می‌کنیم انقضای مدت را. یعنی بقای مدت را تا دوم ماه استصحاب می‌کنیم. نتیجه‌اش این می‌شود که مرگ در انقضای مدت همزمان می‌شوند. همزمان که شدند بنابراین عده ثابت نمی‌شود. و این دو تا با همدیگر تنافی هم ندارند. استصحاب‌ها با همدیگر تنافی ندارند، چون ما علم نداریم که اینها مقارن نبودند. احتمال دارد مقارن باشند. نتیجة استصحاب اثبات تقارن این دو تاست، اثبات تقارن که شد، در صورت تقارن هیچ یک از دو عده، نه عدة وفات ثابت می‌شود، نه عدة انقضای مدت. بر خلاف فرمایش مرحوم سید و دیگر آن وقت این «يحكم بعدة الموت لاستصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف» درست نیست. چون اصل ثبوت عده در اینجا محل شک می‌شود. این در صورتی که ما سه احتمالی مسأله باشد. البته این احتمال وجود دارد که مرحوم سید اصل این‌که یکی از اینها مقدم بر دیگری هست، آن را مفروغ عنه گرفته. لو لم یعلم تقدم ایهما، که عبارت مرحوم سید هست، این فروض. حالا یک تقریب دیگر را عرض کنم بعد روی عبارت سید بروم. یک تقریب دیگر در اینجا این هست که ما بگوییم که اشاره کنیم، چون مرگ مجهول التاریخ است. انقضای مدت هم مجهول التاریخ است. زمان انقضای مدت. ما بگوییم که موقع مرگ نمی‌دانیم انقضای مدت شده بوده یا نشده بوده است، استصحاب کنیم عدم انقضای عده را، یعنی تا زمان مرگ و بعد از مرگ. استصحاب بکنیم همچنین استصحاب کنیم عدم مرگ را تا زمان انقضای مدت. و بعد از آن. نسبت به بعد از آن اینها معارض‌اند. چون نمی‌شود هم انقضای مدت بعد از مرگ باشد، هم مرگ بعد از انقضای مدت باشد. نسبت به آن ادامه‌اش اینها معارض هستند، آن را نمی‌شود حکم کرد. ولی نسبت به این‌که این دو تا ممکن است مقارن هم باشند، اینها که معارض نیستند. نتیجة این بحث این می‌شود که انقضای مدت و مرگ در یک زمان اتفاق افتاده. تقارن مرگ و انقضای مدت اثبات می‌شود که نتیجه‌اش عدم ثبوت عده است، و آن وقت عدم ثبوت عده وقتی ثابت شد این دیگر استصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف، اصلاً این موضوع ندارد. چون اصل ثبوت عده مشکوک است. ممکن است اصل عدة این وسط ثابت نباشد. ولی گویا مرحوم سید لو لم یعلم تقدم ایهما، مفروض کلام این گرفته، کأنّ یکی از اینها حتماً مقدم بر دیگری هستند. تقارن احتمال داده نمی‌شود. این ممکن است ما عبارت مرحوم سید را اینجور معنا کنیم که اشکالات قبلی ما هم به ایشان وارد نشود. بعضی از اشکالات قبلی ما به ایشان وارد نشود. لو لم یعلم تقدم ایهما، مفروض این هست که یکی از اینها مقدم هست. اصل تقدم مسلم است، متقدم مشخص نیست. آیا مرگ جلوتر هست یا انقضای مدت جلوتر هست. و الا این‌که این دو تا مقارن نیستند، این مفروغ عنه هست. احتمال تقارن منتفی است. خب احتمال تقارن که منتفی بشود مطلب درست است. خب هر یک از اینها را احتمال که بدهیم که، هر کدام از اینها استصحاب. در معلوم التاریخ آن که تاریخش معلوم هست، آن مجهول التاریخ را استصحاب می‌کنیم و حکم می‌کنیم که آن مجهول التاریخ بعد از این معلوم التاریخ تحقق پیدا کرده. تا بعد استصحاب عدم آن مجهول التاریخ را می‌کشانیم. که نتیجه‌اش این هست که آن انقضای مدت اگر مثلاً معلوم التاریخ باشد، عدة انقضای مدت را باید جاری کنیم. یا مرگ اگر معلوم التاریخ باشد، عدة مرگ را باید جاری کنیم. این در صورتی که یکی‌شان معلوم التاریخ باشند.

اگر هر دو مجهول التاریخ باشند، استصحاب، این استصحاب‌ها با همدیگر معارضه می‌کنند. استصحاب عدم مرگ تا زمان انقضای عده. و این‌که مرگ بعد از انقضای عده تحقق پیدا کرده. این‌که یک استصحابش لازمه‌اش این است که مرگ بعد از انقضای عده تحقق پیدا کرده باشد، یک استصحاب لازمه‌اش این هست که انقضای عده بعد از مرگ تحقق پیدا کرده باشد. خب این دو تا با همدیگر معارض هستند، معارض که شدند استصحاب این سببی جاری نمی‌شود، استصحاب مسببی که بحث خروج از عده است. استصحاب عدم خروجها عن العدة بشهر و نصف مثلاً، آن را ما می‌توانیم جاری کنیم. بنابراین مرحوم سید صورت مسأله‌اش این صورت خاص است که مفروض این هست که مدت جهل داریم، نمی‌دانیم کدامشان زودتر هست و کدامشان دیرتر هست. اینجا استصحاب خروجها عن العدة می‌کنند.

خب حالا این یک تفسیری برای کلام مرحوم سید.

ولی اینجا یک نکته‌ای وجود دارد. آن نکته این هست که ما در مع جهلهما یحکم بعدة الموت، جایی که جهل داریم که مرگ کِی اتفاق افتاده، و جهل داریم که انقضای مدت کی اتفاق افتاده، متعارفش این است که مرگ، همان زمانی که مرگ اتفاق افتاده باشد، خبر مرگ به ما نرسیده. در نتیجه این بحث داخل در آن بحث‌های قبلی می‌شود که بین زمان وقوع مرگ، زمان بلوغ خبر فاصله شده باشد. بنابراین اگر فاصله شده باشد بین زمان بلوغ خبر و زمان بلوغ خبر مرگ فاصله شده باشد، عدة وفات می‌تواند از زمان بلوغ خبر باشد. اگر عدة وفات ثابت باشد. وقتی که چنین هست ممکن است این یحکم بعدة الموت درست نباشد. توضیح ذلک، این‌که ببینید اگر فرض کنید که ما نمی‌دانیم انقضای مدت اوّل محرم بوده است، مرگ دوم محرم بوده است. یا مرگ اول محرم بوده است، انقضای مدت دوم. یک روز مثلاً پس و پیش اینها اختلاف داریم، نمی‌دانیم کدامشان زودتر بوده، کدامشان دیرتر بوده. مثلاً فرض کنید اینجوری صورت مسأله باشد. خبر مرگ هم دو ماه بعد رسیده. بعد از ۴۵ روز رسیده. اینجا اگر مرگ جلوتر باشد الآن که خبر مرگ رسیده، از حالا باید عدة وفات نگه دارد. اگر انقضای مدت جلوتر باشد، انقضای مدت عده‌اش سپری شده. انقضای مدت به همان، این‌که واقعاً انقضای مدت شده باشد عده‌اش سپری می‌شود. پس بنابراین ما علم نداریم که هنوز زن در حال عده هست. بلکه علم به عدم داریم. ما می‌دانیم یا عده‌اش، عدة انقضای مدت بوده که سپری شده، الآن دیگر در عده نیست. یا عده‌اش، عدة وفات هست که هنوز شروع نشده. پس در الآن غیر معتدّه است. غیر معتدّه که شد استصحاب عدم غیر معتده بودن می‌کنیم. استصحاب عدم دخولها فی العدة می‌کنیم. نمی‌دانیم عده‌اش، عدة وفات هست که بعد از این شروع بشود، یا عدة انقضای مدت هست که قبلاً سپری شده است. بنابراین عدة عدم، عدة عدم معتده بودن را اینجا باید استصحاب بکنیم. بر خلاف این مفروضی که مرحوم سید مطرح فرمودند. بنابراین این فرمایش مرحوم سید در همة صور نیست. این صورتی که بین زمان بلوغ خبر وفات و زمانی که وفات واقع شده قطعاً بیش از آن زمان عدة انقضای مدت فاصله شده، آن حکم مسأله تغییر می‌کند. حالا صورت‌های دیگری این وسط می‌شود تصویر کرد و امثال اینها که خب با دقت حکم این صورت‌های دیگر مسأله را هم می‌شود استخراج کرد. بنابراین، این نکات در این مسأله هست و با توجه به این نکات باید این مسأله را تکمیل و تصحیح کرد. دیگر این بحث تمام است، دیگر دقت‌هایش را خود دوستان انجام می‌دهند، ما می‌رویم مسأله، ادامة همان مسائلی که قبلاً داشتیم، مسألة ۱۱، که صفحة ۱۶۷ این عروة الوثقی، جلد ۷ ما هست که این مسألة ۱۱. البته نه آن مسألة ۱۰ یک مکملی دارد، آن مکمل مسألة ۱۰، آن را هم عرض می‌کنیم، بعد مسألة ۱۱ می‌رویم. دوستان اینجا در مورد این مسألة ۱۱ بحث این هست که موطوء شبهةً واقع شده، بعد طلاق. یعنی بحث تداخل و عدم تداخل وطی به شبهه با عدة طلاق یا عدة وفات هست. و این که کدام یک از اینها تداخل می‌کند یا تداخل نمی‌کنند، این بحث تداخل و عدم تداخلش را حاج آقا مفصل بحث کرده، در جلد ششم کتاب نکاح، درس ۲۱۷ تا ۲۲۱ انگار، در این ۵ جلسه بحث حاج آقا این را بحث کردند. رفقا در کلاس راهنما این را ملاحظه بفرمایید، این را مطالعه کنید، احیاناً اگر فرصت کردیم این قسمت را در کلاس راهنما بحث می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان